

اکراین در مرکز بحران سرمایه داری جهانی

رامین جوان

رویدادها در سطح جهان به سرعت بر روی هم انباشته می‌شوند. تنها طی چند روز، جنگ قدرت در اکراین به یک بحران بین‌المللی تبدیل شد. جهان در آستانه‌ی پرمخاطره‌ترین درگیری سیاسی از زمان پایان جنگ سرد تا کنون قرار گرفته است. یک‌صد سال پس از آغاز جنگ جهانی اول که به «فاجعه‌ی بزرگ قرن بیستم» شهرت یافت، تمامی شواهد حاکی از آن است که «بازی بزرگ» میان قدرت‌های امپریالیستی بر سر قدرت و منطقه‌ی نفوذ، این بار نیز پایان خوشی نخواهد داشت.

اوکراین: جنگ فرادستان و فرودستان

به دلیل موقعیت استراتژیک و چند ملیتی بودن، همواره اکراین مورد منازعه‌ی قدرت‌های بزرگ جهانی بوده است. در دو جنگ جهانی، این منطقه شاهد دردناک‌ترین فجایع بوده است. اختلافات ملی و منطقه‌ای که امروزه به دیده‌ی ناظرین می‌آیند، هرکدام ریشه‌هایی کهن دارند. با فروپاشی شوروی سابق واقمارش، اکراین بار دیگر در مرکز توجه قدرت‌های امپریالیستی قرار گرفت. مسئله‌ی جهت‌گیری سیاسی و اقتصادی اوکراین موقعیتی انفجاری به خود پذیرفت. ظاهر قضیه چنین است که اوکراین نیز مانند سایر کشورهای اروپایی باید راه ادغام در بازار جهانی سرمایه داری را درپیش گیرد: نخبگان دیروز و امروز دستگاه‌های حزبی و دولتی، گریبان چاک می‌دهند و سهم خود را از دیگری می‌طلبند و بدین شیوه یک اقتصاد فامیلی و فاسد و مافیایی را در جامعه دامن زده‌اند. در بستر چنین زمینه‌ی جامع‌ه اکراین شدیداً تحت تاثیر فروپاشی صنعت نیز قرار گرفته است. تولید ناخالص ملی بیش از 60٪ سقوط کرده است. تنها در سال 1999 توانست این رقم به موقعیت سال 1989 برسد. طی سال‌های 2000 تا 2007 یک رونق اقتصادی ضعیف مشاهده شد، اما همین رشد هفت درصدی در آن زمان تنها به سبب بالا رفتن نرخ مواد خام به طور عام و به ویژه بالا رفتن بهای فولاد (صادرات اصلی اکراین) در بازار جهانی بود. با ترکیدن حساب هیجانانگیز اقتصادی سال‌های 2007/2008 رؤیای لیبرال‌ها و ناسیونالیست‌ها مبنی بر استقلال اقتصادی اکراین یک‌باره فرو ریخت. بحران با تمام توان بر این کشور مستولی شد. نرخ تورم از 12.8٪ در سال 2007 به 25.2٪ در سال 2008 افزایش یافت در حالی که تولید اقتصادی با کاهش 34 درصدی روبرو گردید و بدهی‌های دولت، ابعادی نجومی به خود گرفت. اعتبارات صندوق جهانی پول که مشروط بر صرفه‌جویی‌های میلیاردی در هزینه‌های دولتی بود، تنها توانست از ورشکستگی کامل کشور به طور موقت پیش‌گیری نماید. صورتحساب را اما مثل هر کجای دیگر، طبقه‌ی کارگر پرداخت. امروز بیش از 30٪ مردم در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. وضعیت سالمندان در این میان بسیار رقت‌بارتر است. هشتاد درصد بازنشستگان باید با حداقل حقوق بازنشستگی یعنی چیزی در حدود 81 یورو در ماه، زندگی را بگذرانند که به قول ما ایرانی‌ها این سطح از حقوق نه برای زنده ماندن کافی است و نه برای مردن. سقف حقوق در اکراین به گونه‌ی چشمگیری پایین است و به همین خاطر برای سرمایه‌گذاران خارجی به مثابه امتداد میز کارشان جذابیت دارد. با متوسط 300 یورو و حداقل 110 یورو،

میزان دستمزد سه برابر پایین‌تر از لهستان قرار گرفته است. یارانه‌هایی که از سوی اتحادیه اروپا برای مسکن و انرژی به اکراین پرداخت می‌شود تا حدود زیادی از فلاکت نهایی میلیون‌ها انسان پیشگیری کرده است. علاوه بر آن باید به تفاوت میزان دستمزد در شهر و روستا و یا بین مناطق مختلف کشور نیز توجه داشت. این اختلاف به ویژه میان غرب (که عمدتاً کشاورزی است) با شرق اوکراین (که صنعت در آن از رشد بیشتری برخوردار بوده) مانند منطقه‌ی دونتسک چشمگیرتر است. همه‌ی این عوامل سبب افزایش گرایش‌های منطقه‌ای و فاصله‌ی اقتصادی (که به طور سنتی از پیش نیز وجود داشته) گشته، اختلاف در جنبش کارگری را ژرفای بیشتری می‌بخشد. فقر و فلاکت افزایش‌دهنده‌ی توده‌ها در مقابل ثروت و قدرت روزافزون از مابهران قرار دارد. 50 نفر از قدرتمندترین این برگزیدگان، کنترل بیش از یک سوم ثروت اکراین را در اختیار دارند. بخش اعظم این ثروت در سواحل امن مالیاتی خارج از کشور لنگر انداخته است. البته بدون وجود این باندهای الیگارش‌ی، در عرصه‌ی سیاست اکراین تقریباً هیچ حرکتی رخ نمی‌دهد. اینان آموخته‌اند که همواره باید علایق خود را بر خواست‌های اکثریت مردم ترجیح داده و به کرسی بنشانند. در مورد سیاست خارجی اما این علایق بسته به نوع درآمد از یکدیگر جدا می‌شوند. درحالی که الیگارش‌ی فعال در زمینه‌ی انرژی نگاه به روسیه دارد، دیگران سود خود را در پیوند با اتحادیه‌ی اروپا می‌بینند. این رقابت میان باندهای فامیلی طی سال‌های اخیر تا حد چشمگیری عامل اصلی درگیری‌های سیاسی در اکراین بوده و سبب عدم ثبات سیاسی و تعویض کابینه‌های حکومتی گردیده است.

یانوکوویچ میان مسکو و بروکسل

برای مدتی تقریباً طولانی تصور می‌شد که یانوکوویچ رئیس جمهور برکنار شده‌ی اکراین توانسته بر این منافع متضاد باندهای موجود لاقلاً سرپوشی بگذارد. وی بیشتر به عنوان یک سیاستمدار طرفدار روسیه شناخته می‌شود. این تصور تنها تا آنجا درست است که وی به عنوان یک جنایتکار حرفه‌ای کوچک، دست‌نشانده‌ی «رینات احمدوف» سرکرده‌ی یکی از باندهای متمایل به روسیه بود. در سیاست خارجی یانوکوویچ همواره کوشید تعادل میان مسکو و اتحادیه‌ی اروپا را حفظ کند. اما یک مانع بر سر راه این سیاست قرار داشت: اکراین به سبب موقعیت جغرافیایی خود بر سر راه انتقال نفت و گاز از شرق به غرب قرار دارد. این سیاست از ابتدا محکوم به شکست بود. مانور میان توافق بروکسل و قراردادهای جدید گاز با روسیه تنها بر میزان فشار از هر دوسو افزود. درحالی که روسیه تهدید به بستن شیرهای گاز و آغاز یک جنگ اقتصادی می‌کرد، اروپا اعطای وام از سوی صندوق بین‌المللی پول را معلق نگاه داشت. درخواست‌های صندوق بین‌المللی پول را نیز باید بدان افزود که شامل پایین نگاه داشتن میزان دستمزدها، بالابردن بهای گاز به میزان 40٪ و کاهش هزینه‌های عمومی می‌شد: خواست‌هایی که در کشور به هر حال فقیری چون اکراین تنها سبب نکبت‌بارتر شدن زندگی میلیون‌ها انسان می‌گردید. البته یانوکوویچ هر چیزی هست به جز یک فرد انسان-دوست و طرفدار مردم و همین طور حزب قلابی کمونیست عمیقاً وابسته به الیگارش‌ی سابق و فاسد و مافیایی استالینیست که توده ایست‌های ایرانی و تازه توده ایست باصصلاح کارگری و طرفدار «کمونیسم معاصر» چاپخش میکنند. در دوران حکومت همین یانوکوویچ نوکر روسیه بسیاری از کمک‌های اجتماعی حذف شد. حزب قلابی به اصصلاح کمونیست اکراین نه تنها در مقابل سیاست‌ها حکومت وقت نه ایستاد بلکه در مجلس و... همواره همکار و متحد الیگارش‌ی حاکم بود— ولی رژیم یانوکوویچ خود را در موقعیتی نمی‌دید

که بتواند به درخواست‌های صندوق بین‌المللی پول جامه‌ی عمل بپوشاند و به همین سبب هر روز موقعیت وی سخت‌تر از پیش گردید. در حالی که بدهی‌های خارجی اکراین به رقم 75 میلیارد رسیده بود، ذخیره‌ی طلای این کشور از 37 به 15 میلیارد سقوط کرد. احتمال پایداری این اقتصاد سرگردان میان مسکو و بروکسل، هر روز ضعیف‌تر می‌شد. در همین زمان بود که پوتین دست به یک اقدام ماهرانه زد و به اکراین قول اعطای وام مورد نیاز و ارسال گاز ارزان قیمت را داد. با اعلام متن قرارداد اتحادیه‌ی اروپا با یانوکویچ، پوتین در موقعیت پیروزمندانه‌ای قرار گرفت اما پاسخ بروکسل، برلین و واشینگتن چندان به درازا نکشید.

میدان اروپا

مقابله‌ی بی‌رحمانه‌ی پلیس با تظاهرات در ابتدا نه چندان پرتعداد مخالفین قرارداد بروکسل به آن نیرویی فزاینده بخشید. خشم نسبت به سرکوب، نارضایتی اجتماعی و بی‌اعتمادی گسترده نسبت به نخبگان فاسد سیاسی، بدل به یک جنبش گسترده‌ی اجتماعی گردید. مشکل اما آنجا بود که در میدان کیف، اتفاقاً این فاکتورها، گفتمان مسلط سیاسی را تشکیل نداد و مطالبات اجتماعی تقریباً هرگز مطرح نشد. طبقه‌ی کارگراکراین برای باری دیگر نیز از ایفای یک نقش مستقل و تعیین کننده در حوادث بسیارسرنوشت ساز بازماند. به جای همه‌ی اینها سیاست‌بازان طرفداران جریان‌ات پرو فاشیستی و یهودی ستیز و وراست پروسرمایه داری، اتحادیه اروپا و آمریکا، صحنه را پر کردند. آنها توانستند نگاه همگانی را به سوی کمک‌های مالی اروپا و آمریکا متوجه کنند. بنا بر ادعای سخنگوی دولت آمریکا، این کشور از سال 1991 رقمی بالغ بر 5 میلیارد دلار برای «یک اکراین مرفه و دمکراتیک» سرمایه‌گذاری کرده تا شرایط پیوستن این کشور به اتحادیه‌ی اروپا را ممکن سازد. میزان سرمایه‌گذاری اتحادیه‌ی اروپا در این زمینه تا به حال معلوم نیست. دیدارهای همبستگی سران اروپا و آمریکا همچون سناتور مک کین، کاترین اشتون مسئول روابط خارجی اتحادیه‌ی اروپا، المار بروک (حزب دمکرات مسیحی) و ریکا هارمس (حزب سبزها) نمایندگان آلمان در پارلمان اروپا توسط رسانه‌ها در ابعادی جهانی بازتاب یافت و سبب بالاگرفتن و ادامه‌ی تظاهرات در «میدان» گردید. همه‌ی اینها ما را به یک لحظه‌ی تعیین کننده رهنمون گردید: حضور گسترده‌ی نیروهای فاشیستی همچون حزب «اسوبودا»¹ یا حزب پارلمانتاریست «فرقه‌ی راست».

حضور این احزاب بر پایه‌ی یک برنامه‌ریزی بلندمدت و سیستماتیک استوار بود. اتفاقاً گروه‌های فاشیست در اکراین به سبب نکبت عمومی و عدم چشم‌اندازی امیدبخش، همواره از یک منبع نیرومند تغذیه برخوردار بوده و هستند. انحراف گفتمان سیاسی به راست، تغییر چهره‌ی استفان باندرا سرکرده یهودی ستیزان و رهبر فاشیست‌ها که از سوی رئیس‌جمهور نارنجی یوشچنکو در 22 ژانویه‌ی 2010 پس از مرگش به لقب «قهرمان اکراین» مفتخر شد پایه‌های تازه‌ای به نیروهای دست راستی بخشید. گرایش‌های راست و وجود حضور ناسیونالیسم افراطی و شوونیسم تمامی فضای سیاسی اکراین را آکنده است. بی‌دلیل نیست که حزب ساخته و پرداخته‌ی بنیاد کنراد آدنائر به رهبری قهرمان بوکس جهان ویتالی کلیچکو با نام «اتحاد دمکراتیک اکراین برای اصلاحات»² برای ائتلاف با حزب فاشیست اسوبودا هیچگونه مشکلی ندارد. اما

1- حزب وحدت اکراین یا حزب آزادی

UDAR-2

فاشیست‌ها نه تنها از پشتوانه‌ی سیاسی نیرومندی برخوردارند، بل منابع مالی پرتوانی نیز در اختیار خویش دارند تا جایی که می‌توانند برای هواداران خود هزینه‌ی اتوبوس و پول توجیبی بپردازند. مخالفین خود را مرعوب و متواری کنند و برای درگیری خیابانی با پلیس، گروه‌های قهارچماقدار و بزنبه‌ادیهودستیز وضد جنبش مستقل کارگری را تحت نام نیروی محافظتی تجهیز نمایند. با شلیک مرگبار در «میدان»، اوضاع به سرعت رو به وخامت نهاد و به یک نقطه‌ی عطف رسید. هنوز به درستی آشکار نیست که چه کسی عامل این حادثه بود اما به روشنی دیده می‌شد که یانوکوویچ دیگر قادر به کنترل اوضاع نیست. الیگارشی حامی وی نیز دیگر کارآیی لازم را نداشت و شروع به ریزش نمود. در چنین شرایطی اتحادیه‌ی اروپا و بیش از همه آلمان یک هجوم دیپلماتیک را به بهانه‌ی «تشنج‌زدایی سیاسی» آغاز کرده و در پی یافتن کلاهی از این نم‌د برای خود برآمدند.

الیگارشی، فاشیست‌ها و نارنجی‌های: پارلمانی از کرامات امپریالیسم آلمان و خانم مرکل

نتیجه‌ی این تلاش‌ها تشکیل یک «کابینه انتقالی» به رهبری «ارسنی یاتسنیوک» یکی از پیروان میلیاردی مشهور، خانم جولیا تیموشنکو بود. در بُعد داخلی، این تغییر رژیم، بیان ضعف الیگارشی در جنگ قدرت بود. در میان کارگزاران قدرت اکنون یک شاهزاده خانم «گاز»ی حضور دارد به نام تیموشنکو، یک نجیب‌زاده «فولاد»ی به نام سرگئی تاروتا، سلطان «شکلات» پترو پروشنکو، ویکتور پینچوک خاقان «رسانه»ای و نیز ایگور کولوموسکی که به اتفاق گنادی بوگولیوف کنترل بزرگترین بانک کشور را در دست دارند و با ثروتی حدود 6.5 میلیارد دلار، چهارمین فرد ثروتمند کشور محسوب می‌گردد. همچنین باید از رینات احمدوف نام برد که با ثروت 11 میلیارد دلاری یکی از مردان ثروتمند اکراین بوده و نیمی از تولید فولاد کشور، بعلاوه‌ی استخراج ذغال سنگ و نیز تولید برق را در اختیار دارد و اخیراً دست به یک واگرد سریع زده، اعلام نمود که: «به کار بردن قهر و خشونت و بی‌قانونی از خارج ابداً قابل تحمل نیست» و مجموعه‌ی تحت کنترل او که 300 هزار شاغل داشته و از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب کشور گسترده است تمامی توان خود را برای ایجاد ثبات در کشور به کار خواهد برد. همین اعلام سبب شد تا وی از تحریم‌های اتحادیه‌ی اروپا مصون بماند.

این واقعیت که برای نخستین بار از ماه مه سال 1945 فاشیست‌ها در کشوری که از سوی اتحادیه‌ی اروپا به رسمیت شناخته شده و مورد حمایت آن است علناً در مسند قدرت نشسته‌اند به نوبه‌ی خود پدیده‌ی تازه‌ای است. به سبب حضور گسترده‌ی رسانه‌ای، فاشیست‌ها به یک نیروی تعیین‌کننده در عرصه‌ی سیاسی اکراین بدل شده‌اند. آنان با داشتن چندین وزیر، کنترل بخشی از دولت و دستگاه امنیتی آن-را در دست دارند. این امر به پیاده‌نظام آنان جرات می‌دهد که با خشونت هرچه تمام‌تر به مقابله با نیروهای سیاسی مخالف خویش برخاسته، فضای خشونت و ناامنی را در کشور دامن زنند. در چنین فضایی سازمان‌های کمک به یهودیان ناچار از تقاضای کمک برای یهودیان ساکن اکراین شده و تنی چند از خاخم‌ها، یهودیان را به ترک کیف فراخوانده‌اند.

در کنار حذف زبان روسی به عنوان دومین زبان رسمی کشور اکراین، فاشیست‌ها در «رادا» (مجلس قانون-گذاری اکراین) خواهان حذف ماده قانونی شدند که تکذیب جنایات فاشیسم را جرم تلقی می‌کند. تمامی این

اقدامات سبب شد تا بخش روسی زبان کشور دچار ترس شده و احساس خطر بیشتری کنند. و این ترس چندان هم بی دلیل نیست. حزب «اسوبودا» که در سال 1991 تاسیس شد هرگز نیت خود را پنهان نکرد. از اهداف آنان می توان: ایجاد یک «نژاد ناب اکراینی»؛ لغو خودمختاری و ادغام شبه جزیره ی کریمه در اکراین، محو تمامی سمبل های بلشویسم، عضویت در پیمان ناتو و تبدیل اکراین به یک قدرت اتمی را نام برد ... یا «برای ایجاد یک اکراین اکراینی خالص در شهرهای شرقی و جنوبی کشور می بایست که ما نظام پارلمانی را ملغی، تمامی احزاب را منحل، تمامی صنایع و رسانه ها را دولتی و واردات فرهنگی از روسیه را ممنوع سازیم ... رؤسا و سرکردگان تمامی ادارات دولتی، مراکز آموزشی و فرماندهان نظامی (به ویژه در شرق کشور) باید تعویض شده، تمامی روشنفکران روسی زبان و همه ی مخالفین اکراین باید بدون هیچ گونه دادرسی، فوراً اعدام شوند ...!»

در کنار بزرگداشت از سرکرده ی فاشیست ها «استفان باندورا»، رهبران این حزب فاشیستی علناً از یونیفورم «اس اس» استفاده می کنند.

در آوریل 2013 حزب فاشیستی «اسوبودا» یک راهپیمایی در بزرگداشت کشته شدگان یکان اس اس «گالیزین» در شهر «لویو» ترتیب داد که در پایان به بازماندگان آن در سالن بزرگ شهر مدال افتخار اهدا گردید. اما با تمام این ها برای «جان تومبینسکی» سفیر اتحادیه ی اروپا در اکراین، این حزب یک شریک قابل اعتماد برای مذاکره با قدرت های بزرگ غربی محسوب می گردد.

دولت آلمان نیز برای تماس با «اسوبودا» هیچ مشکلی ندارد چرا که رئیس دولت معتقد است: «اسوبودا یک حزب پوپولیست راست و ناسیونالیست است که گاه گرایشات راست افراطی نیز دارد اما در مواضع پارلمانتاریستی خود هیچ نشانه ی افراط گرایی بروز نمی دهد». و یک سیاستمدار عضو حزب دمکرات مسیحی آلمان که خود عملاً در تظاهرات میدان شرکت داشته در برنامه ی مجله ی خبری «پانوراما» اعلام می دارد: «تا زمانی که حزب برای حاکمیت قانون تلاش می ورزد و دمکراسی را در اکراین ممکن می سازد» همه چیز مرتب است. «به گمان من سخنان گذشته در این زمینه تعیین کننده نیستند».

بر متن آنچه که «گاوک» رئیس جمهور آلمان در ژانویه ی امسال تحت عنوان «سیاست قاطع خارجی» اعلام کرد و با توجه به کشتارهای کیف، رسانه های آلمان به تحسین و تمجید این سیاست خارجی پرداختند. دولت آلمان در قد و قامت «فرانک والتر اشتاین مایر» (وزیر امور خارجه آلمان) نقش رهبری اتحادیه ی اروپا را در دست گرفت و روزنامه ی کنسرواتو «فرانکفورتر آگماینه» از شادی در پوست نمی گنجید: «بدون تلاش های خستگی ناپذیر وزیر امور خارجه ی آلمان، فرانسه و لهستان، اکراین در دامان یک جنگ داخلی در غلطیده بود. این را آمریکایی ها نیز دریافتند».

برای این «تلاش های خستگی ناپذیر» طبق اعلام وزارت امور خارجه آلمان دلایل متعددی وجود داشته و دارد: یک جمعیت تقریباً 45.6 میلیونی، یک بازار نسبتاً بزرگ داخلی، چند واحد صنعتی پیشرفته مانند صنایع هواپیمایی و موشکی، موقعیت جغرافیایی حساس و نزدیکی به بازارهای ماوراء اتحادیه ی اروپا در شرق،

منابع سرشار زیرزمینی و نیاز مبرم به مدرنیزاسیون صنعتی، شرایط مساعد طبیعی برای کشاورزی و نیز پایین بودن سطح دستمزد نسبت به کارآیی بالای کارگران این بخش.

و اخیراً برنامه‌ی خبری «پورتال آنلاین» با چنان روشنی که برای ابله‌ترین افراد نیز قابل فهم باشد تمایل آلمان را آشکار کرد: «اکراین هم برای روسیه و هم برای اتحادیه‌ی اروپا از اهمیت نظامی ویژه‌ای برخوردار است» زیرا «در کریمه، ناوگان روسیه لنگر انداخته است». به عنوان دومین کشور پهناور پس از روسیه «انبار غله‌ی اروپا» محسوب می‌گردد و به همین سبب یک موزائیک مهم در برنامه‌ی «اتحادیه‌ی یوراسیا»ی روسیه به شمار می‌آید. در صورت پیوستن اکراین به برنامه‌ی بازرگانی آزاد، اروپا می‌تواند بازارهای خود را در شرق گسترش داده و امکان دسترسی آسان‌تری به منابع مواد خام این کشور داشته باشد.

این امر یادآور استراتژی سنتی آلمان در زمینه‌ی صادرات می‌باشد. «پاول رورباخ» (1869-1956) از متفکرین سیاست خارجی در آن زمان بر این پندار بود که هدف سیاست خارجی در مقابل روسیه طی جنگ جهانی اول باید چنین باشد: «این‌گونه که این میوه دارد از هم‌وا می‌رود، باید قطعات مختلف این سرزمین مثل اکراین و لهستان را از آن جدا کرد. اگر این سیاست عملی شود و این سرزمین‌ها به کشورهای مستقل بدل شوند، آسان می‌توان به عمر امپراتوری روسیه پایان بخشید».

البته این‌گونه تئوری‌های تجزیه امروزه نیز هواداران خود را دارند. اما اکراین کشور فقیری است و از نظر مالی در آستانه‌ی ورشکستگی قرار دارد. بدین ترتیب سیاست تجزیه و گسترش به شرق به نظر می‌رسد برنامه‌ای پرمخاطره و پرهزینه باشد. لذا باید ببینیم آیا آلمان به عنوان رهبر اتحادیه‌ی اروپا با دامن زدن به تنش با روسیه، بنیاد بر باد نهاده است؟

مبارزه بر سر یوراسیا - داغ‌ترین مرحله‌ی بازی بزرگ

پوشش «نیروهای دفاع از خود» و تشکلهای کازاک، که روسیه را ناچار از دخالت در کریمه کرد هرچه که بود، نیازی به واکنش سریع و وارد کردن ضربه‌ی متقابل در منطقه‌ی جنوب شرقی اکراین نداشت. رخ-دادهای کیف به هیجانانگیز و تمایلات استقلال‌طلبانه دامن زد. با انتشار تبلیغاتی با عبارات ضدفاشیستی، شوروی‌گرایانه و ناسیونالیسم و عظمت طلبی روسیه‌ی بزرگ، مسکو نیز کوشید تا بر آتش این هیجانانگیز شوونیستی بیشتر دمیده، هواداران خود را به تعرض تشویق کند. اتفاقاً کریمه در روسیه از ارزش ناسیونالیستی ویژه‌ای برخوردار بوده و به همین دلیل موقعیت استراتژیک خاصی نیز دارد. از دست دادن شبه جزیره‌ی کریمه و پایگاه دریایی آن سبب می‌شود تا جابجایی ناوگان روسیه در آب‌های دریای سیاه و ناحیه‌ی قفقاز با مشکل جدی روبرو گردد. در سال 2008 و طی جنگ گرجستان، کریمه موضوع منازعات جدی گردید و آن هنگامی بود که پرزیدنت یوشچنکو رئیس جمهور متماایل به غرب اکراین تهدید کرد که قرارداد مربوط به استقرار ناوگان روسیه در دریای سیاه را تمدید نخواهد کرد. بنابراین موضوع بر سر چیزی فراتر از کریمه‌ی تنها است. بحران کنونی نقطه‌ی اوج یک بحران دیرینه‌ی امپریالیستی می‌باشد. «برای ما مسلم است که عضویت یک آلمان متحد در پیمان ناتو، پرسش برانگیز خواهد بود. اما یک چیز قطعی است: ناتو به سوی شرق گسترش نخواهد یافت (...). البته آنچه که به عدم گسترش ناتو به سوی شرق مربوط می-

گردد کاملاً عام می‌باشد». این می‌بایست ضمانت‌نامه‌ای باشد که گنشر وزیر امور خارجه‌ی وقت آلمان در مذاکرات 2+4 به تاریخ 10 فوریه‌ی 1990 در برابر شوادنادزه وزیر امور خارجه‌ی وقت شوروی داده و صورت جلسه شده و برای زمانی طولانی به عنوان «سند محرمانه» از انتشار آن جلوگیری به عمل آمده است. در عمل اما خلاف آن پیش آمد. گسترش ناتو به سوی شرق به شکل سیستماتیک تداوم یافت. در 1999 لهستان، جمهوری چک و مجارستان به ناتو پیوستند. پنج سال بعد کشورهای بالکان از قبیل لیتوانی، لتونی، ایسلند، بلغارستان، رومانی، اسلواکی و اسلوانی نیز همین مسیر را پیمودند. در سال 2009 آلبانی و کرواسی به پیمان نظامی غرب پیوستند. طرح دفاع موشکی آمریکا در اروپا، جنگ عراق، بحران سوریه و انقلاب‌های رنگین همچون انقلاب رزها - 2003 در گرجستان، انقلاب نارنجی - 2004 در اکراین و انقلاب لاله‌ها - 2005 در قرقیزستان مواد خام اضافه برای این بحران تامین کردند. روسیه برای مقابله با حلقه‌ی محاصره‌ای که هردم تنگ‌تر می‌شد طرح «یوراسیا» را پیش کشید. همچون اتحادیه‌ی اروپا می‌بایست طبق برنامه‌ی کرملین، کشورهای روسیه، روسیه‌ی سفید، ارمنستان، کازاخستان، تاجیکستان، قرقیزستان و اکراین یک بلوک مشترک اقتصادی را تشکیل می‌دادند. هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه‌ی وقت آمریکا این طرح را بی‌پروا «بازسازی شوروی» نامید. با تشکیل «اتحادیه‌ی یوراسیا» میان چین و «جهان غرب» یک نیروی تازه تحت کنترل نظامی و امنیتی روسیه پدید خواهد آمد. به همین سبب آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا برای کنترل راه‌های انتقال انرژی و مواد خام دست به اقدام متقابل زدند. طی جنگ چچن مسکو نشان داد که برای حفظ مرزهای خارجی خود در منطقه‌ی استراتژیک قفقاز با تمام توان عمل خواهد کرد. در سال 2008 و در روند جنگ گرجستان نیز به زیاده‌خواهی‌های غرب پاسخی دندان شکن داد و در بازی دیپلماتیک بر سر سوریه نیز در برابر آمریکا به پیروزی‌های مهمی دست یافت. در مورد مسئله‌ی اکراین نیز این منطقه در طرح «یوراسیا» از اهمیت کلیدی برخوردار است. زیگنیف برژینسکی کارشناس سیاست خارجی آمریکا در کتاب خود با نام «تنها ابرقدرت: نقشه‌های آمریکا برای سیادت بر جهان» نوشت: «بدون اکراین روسیه دیگر یک قدرت اروپا - آسیایی نخواهد بود زیرا صرف وجود آن به عنوان یک کشور مستقل، چهره‌ی روسیه را تغییر می‌دهد. اکراین یک منطقه‌ی کلیدی و بسیار مهم بوده و درست در موقعیت حساس کنونی درهای خود را به سوی غرب باز می‌کند. برای داشتن آمادگی کامل در برابر حوادث ناگهانی، ناتو می‌بایست یک نیروی کارآمد در اروپای مرکزی مستقر کند».

برژینسکی در ادامه می‌گوید: «اگر اتحادیه‌ی اروپا بر آن است تا نقش با اهمیتی در جهان سیاست داشته باشد باید از اکراین آغاز کند».

این هدف استراتژیک را می‌توان چنین فرموله کرد: «کسی که بر «یوراسیا حاکم شود، سیادت جهان را در دست خواهد داشت». بدین منظور باید از نفوذ روسیه هردم کاسته شده و نهایتاً از میدان به در شود. مسلماً روسیه نیز دست روی دست نخواهد گذاشت. از دست دادن اکراین ضربه‌ای کاری بر اقتدار آن وارد خواهد آورد. مسکو تمامی توان خود را به کار خواهد برد که یا از پیوستن اکراین به پیمان ناتو پیش‌گیری کند و/یا به غیر از کریمه مناطق دیگری را در جنوب و شرق اکراین از آن جدا خواهد ساخت.

دینامیسم بحران ژئوپولیتیک

با توجه به موضع گیری سفت و سخت روسیه، شکاف میان اروپا و آمریکا هر دم ژرف تر می گردد. در حالی که آمریکا و کشورهای اروپای شرقی عضو پیمان ناتو از قبیل لهستان، لیتوانی، ایسلند و لتلند خواهان شدت عمل در برابر روسیه هستند، آلمان فدرال در پی یافتن راه های معتدل تر می باشد. این اما نه تنها - به دلیل آن است که آلمان می خواهد در میدان دیپلماسی برای خود جایی باز کند. آلمان فدرال 40٪ گاز و 35٪ نفت خود را از روسیه تهیه می کند. حجم سرمایه گذاری شرکت های آلمانی در روسیه رقمی بالغ بر 22 میلیارد دلار را شامل می گردد. بنابراین قمارچندان ارزانی نیست. محاسبات پیوستن آسان و بی سروصدای اکراین به غرب ظاهراً به یک بازی مرگ بار بدل شده است. به همین سبب تلاش می شود که هزینه تا حد امکان پایین نگاه داشته شده و منازعات در سطح دیپلماتیک باقی بمانند. هم زمان و با توجه به آنچه که در کیف رخ داده باید دانست که نمی توان پشیم های خرس روسی را شست بدون آنکه خیس شود.

در پایان نشست فوق العاده ی سران اتحادیه ی اروپا که برای نخستین بار پس از پایان جنگ سرد در تاریخ ششم ماه مارچ یک قطعنامه سه مرحله ای را علیه روسیه به تصویب رساند، آنگلا مرکل گفت: «من همیشه به مرحله ی سوم فکر می کردم. امروز به من ثابت شد که حق داشتم». دغدغه های اقتصادی اروپا و به ویژه آلمان در برابر مسکو می تواند برای آمریکا بی اهمیت باشد. این کشور در زمینه ی انرژی یا اقتصاد وابستگی چندانی به روسیه ندارد. از سوی دیگر با توجه به شکست دیپلماتیک در سوریه و رسوایی شنود تلفنی در آلمان، همه ی امید خود را برای مساعد کردن زمینه از دست داده است. چندصدایی و تفاوت علایق در میان بلوک غرب به هیچ روی از مخاطرات بحران نمی کاهد. این واقعیت که چین به تازه گی بودجه ی نظامی خود را به رقم سرسام آور 95 میلیارد یورو افزایش داده، به روشنی دینامیسم نهفته در بحران اکراین را باز می نماید.

چین تا کنون در زمینه ی بحران اکراین از خود صبوری و اعتدال نشان داده است. درازمدت بنگریم، پیوستن اکراین به بلوک غرب، علایق اقتصادی و استراتژیک پکن را نیز نشانه خواهد گرفت. چین با یک سرمایه گذاری میلیاردی در بازار اقتصادی اکراین حضور دارد و از سوی دیگر در چارچوب «سازمان همکاری شانگهای» در پیوند اقتصادی و نظامی با روسیه، هدف پس راندن آمریکا از آسیای مرکزی را دنبال می کند. به همین سبب نمی توان اطمینان داشت که در صورت ژرف تر شدن بحران اکراین، پکن همچنان موضع بی طرفی خود را حفظ خواهد کرد.

در جنگ بلوک های امپریالیستی «سمت انقلابی» وجود ندارد

تلاش های کنونی بر سر «قطعنامه ها»، «راه حل های دیپلماتیک» و «واکنش های نظامی» خبر از یک بازی خطرناک می دهند. قمار کلان که اتحادها در آن هر روز تغییر می یابند. قماری که هر طرف در آن، خود نفر بعدی است. شعارهای دهن پرکنی همچون «تمامیت ارضی»، و «استقلال ملی» را باید - مثل همیشه - موزیک متن ایدئولوژیک نزاع دانست. برخلاف همه ی این ادعاها، واقعیت نشان می دهد که دعوا بر سر قدرت و گسترش منطقه ی نفوذ بین بلوک های متعدد سرمایه داری جهانی ست. حلوایی که آماده شده نه دست پخت یک کشور یا حاصل یک اشتباه سیاسی، بل به قول روزا لوگزامبورگ «محصول بلوغ یک تنش در روند گسترش سرمایه است، بروز جهانی یک بحران خانه گی، یک واحد غیر قابل تقسیم که تنها در ارتباطات

متغیر خود قابل شناخت بوده و هیچ کشوری نمی‌خواهد مسئولیت آن را به تنهایی بر عهده بگیرد». به همین سبب تصور انتخاب طرف صحیح یا امید به جریانی نسبتاً بهتر، اشتباهی مهلک خواهد بود. اگر مدعیان «چپ سنتی» در پوکر قدرت اکراین یک طرف دعوا را انتخاب کنند و این را گاه با «روند دمکراتیک رخ دادها در میدان» یا «حق خودمختاری» و یا ادعاهای «ضدفاشیستی» پوتین توجیه کنند بار دیگر نشان داده‌اند که خود نیز بخشی از بحران هستند. این گونه موضع‌گیری‌های تاکتیکی، در چارچوب تبلیغات طرف‌های درگیر در بحران رشد یافته و به مشروعیت ایدئولوژیک آن یاری می‌رساند. دفاع از «ملت» و «سرزمین پدری» همیشه و همه جا به معنی دفاع از سرمایه و آن سیستم اجتماعی است که بشریت را هر روز بیشتر به دامان بحران، جنگ و بربریت می‌کشاند. سالیان بس درازی ست که اشکار است که چیزی به نام ناسیونالیسم «مترقی» وجود ندارد. ناسیونالیسم هر شکل و چهره‌ای که به خود گیرد، همیشه و همه جا به معنای هم‌آوایی با استثمارگران خودی و سرسپردگی طبقه‌ی کارگر به دولت و سرمایه می‌باشد. تنها راه نجات در آن است که به قول روزا لوکزامبورگ «خود را از قیمومت بورژوازی که با زبان ناسیونالیسم سخن می‌گوید» رها ساخت، به ملیت و خاک خندید و برای دست یابی به علایق خویش دست به مبارزه زد. اعتصابات و جنبش‌های اجتماعی که خود را از قید کنترل سرمایه داری، دولت و نهادهای وابسته به آن آزاد می‌کنند همواره تنها حرکت‌های راستین دموکراتیک بوده‌اند. این مهم احتیاج به بازسازی طیف سوسیالیسم رادیکال کارگری و آزادمنش را در سطح بین‌المللی می‌طلبد، یک نهاد بین‌المللی و متکی برسوسیالیسم مارکس و سنت‌های انقلابی انترناسیونال کمونیستی که می‌تواند چشم‌اندازی برای گریز از دایره‌ی جهنمی بحران و جنگ و مرگ و توحش هرچه بیشتر سرمایه داری ارائه دهد. یقیناً این امر آسان نخواهد بود. با توجه به نیروی تخریبی سرمایه‌داری اما راه دیگری باقی نمی‌ماند. بازتاکید باید داشت، مواضع سوسیالیست‌های انقلابی و آزادمنش و کارگری و انترناسیونالیست بر علیه سیاست‌های اتحادیه اروپا و آمریکا نباید به هیچ وجه به معنای حمایت از پوتین و سیاست‌های سرمایه دارانه و شووینیستی روسیه تعریف شود. ما سوسیالیست‌های انقلابی، آزادمنش و کارگری برخلاف جریان‌ات و افراد توده ایست و یا پسااستالینیست، سیاست ورزی‌های پوتین و دستگاه حاکم بر روسیه را همانقدر ارتجاعی و ضدکارگری و ضددموکراتیک میدانیم که سیاست‌های سایر بلوک‌های دیگر سرمایه داری را. ما از حقوق و مطالبات برحق کارگران و زحمتکش‌ان اوکراین به همان اندازه دفاع می‌کنیم که با تمامی قدرت بر علیه فاشیست‌ها و ناسیونالیست‌های افراطی اکراین مبارزه می‌کنیم.

سخن کوتاه

پوتین نماد پیکره بندی میراث ضدانقلاب استالینیستی ست که دستاوردهای پرولتاریایی و انترناسیونالیستی انقلاب اکتبر را از میان برداشت و نماینده الیگارشی روسی ست که اندک دستاوردهای به جای مانده از دوره‌های پیشین را تماماً نابود کرد و تمامی مصائب و مشکلات اقتصادی روسیه را برگرداند و زحمتکش‌ان روسی افکند. کنشگری‌های سیاسی او صرفاً محدود به آن است که شووینسم روسی را با میلیتاریسم درهم آمیزد او به هیچ وجه خواهان همکاری با پرولتاریایی روسیه، اوکراین و پرولتاریایی بین‌المللی نیست بل با حمایت کاگ ب و نیروهای نظامی مدافع الیگارشی مالی و انگل سالار سرمایه سالار و پان اسلاویست روسی است. مردم اوکراین اگر چه در دوران شووینیست کبیر استالین از سرنوشتی بدتر از سایر ملیت‌های دیگر در سایر سرزمین‌های دیگر شوروی سابق برخوردار بودند. بطورمثال در جریان اشتراکی کردن اجباری استالین

در سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۲۹ اوکراین تبدیل به کانون اصلی قحطی و گرسنگی شده بود دوره ای که تخمین زده می شود چهارمیلیون انسان بر اثر گرسنگی کشته شدند دوره ای که اوکراینی ها آن را هولودومور - نابودی بر اثر گرسنگی - می نامند. در ده سال بعد، اوکراین در تابستان سال ۱۹۴۱ تحت اشغال نازی ها درآمد که طی آن ۹۰ درصد ساکنین یهودی اوکراین یعنی چیزی حدود ۱،۵ تا ۲،۷ میلیون کشتار شدند. امروزه میراث هولناک قحطی و تبعید و اشغال و همینطور همکاری بخشی از مردم اوکراین با نازی ها و کشتار یهودیان و بعد کوچ اجباری به دلیل واهی این باور استالینی که همه مردم یا انقلابی اند یا مرتجع یا اینکه همه مردم اکراین به غیراز روس ها با نازی ها همکاری داشتند بردوش اوکراین سنگینی می کند. برای برخورد و نقد و بررسی و اتخاذ موضع راستین سوسیالیستی یعنی موضعی مستقل از بلوک سرمایه داران روسی به نمایندگی پوتین و همینطور موضعی مستقل از بلوک امپریالیستی اتحادیه اروپا و آمریکا. امروزه بایسته است که از منظر مارکسیسم انقلابی نه فقط به نقد سرمایه داری پرداخت بلکه باید این نقد را در تمامیت بر بن مایه های تئوری و میراث شوم و ضد دموکراتیک و ضد مردمی سوسیالیسم دولتی بکار بست. به هر حال زحمتکشان اوکراین مانند خواهران و برادران طبقاتی روسی خود راه دیگری جز بازسازی جنبش سوسیالیستی کارگران در اوکراین بر پای صفت مستقل خود و نبرد برای آزادی و برابری ندارند، بدیل های دیگر جز جنگ، غارت، تباهی، سیه روزی، فقر، راسیسم، یهودی ستیزی و جنگ های قومی و قبیله ای و استثمار و استبداد چیز دیگری به ارمغان نخواهند آورد. با گفتاورد زیر سخن را کوتاه می کنیم.

«شوخی مرگ پایان می پذیرد و آتشفشان خونین خاموشی می گیرد هنگامی که کارگران (...) سرانجام از خواب مستی به درآیند، دست برادری و اتحاد به یکدیگر دهند و نعره های حیوانی جنگ افروزان و سرودهای مرگ آفرین سرمایه داری را با این نوای انسانی جایگزین کنند که: «کارگران جهان متحد شوید!» این را تقریباً یک صد سال پیش، رفیق روزا لوکزامبورگ در اوج سرگیجه ی جنگ امپریالیستی فریاد کرد. فریادی که تازه گی خود را هنوز از دست نداده است.

شهریور ۱۳۹۳